

آیا می توانیم به کودک «دو» و «سه» ساله خواندن بیاموزیم

طبق مندرجات این کتاب
کودک خردسال شما، سه ساله،
۲ ساله و حتی ۱۴ ماهه
می تواند خواندن بیاموزد
این برای شما عجیب
مینماید، ولی واقعیت دارد.
اکنون کودکان ۱۴ ماهه ای
هم وجود دارند که خواندن را
آغاز کرده اند.

این کتاب که تحت عنوان
« به کودکان خود خواندن
بیاموزید » منتشر شده است
داستان جالبی دارد، داستانی
که به افسانه بی شباهت نیست.

« گلن دومان » مؤلف کتاب،
روشنگر این واقعیت افسانه
نماست. او داستان یک تلاش
بیست ساله را چنین آغاز می کند
« شروع یک پروژه در
تحقیقات کلینیکی همانند سوار
شدن در قطاری است بامقصدی
نامعین. این سفر اسرار آمیز
پر از هیجان است اما شما
هیچگاه نمیدانید که در چنین
سفری یک کویه درجه ۱ و
یا یک صندلی درجه ۳ نصبیتان
خواهد شد؟ نمیدانید در این
قطار غذایی پیدا خواهید کرد
یا نه نمیدانید که آیا چنین سفری
فقط چند تومان هزینه خواهد
داشت یا تمام دارائی شما باید
خرج آن گردد. و بالاتر از همه
نمیدانید آیا در آنجا که

می شود برای پایان دادن به
این جنگ کهن نوشته شده و
حاصل کوشش بیست ساله یک
گروه متخصص « پزشکی -
تعلیم و تربیت » است. کتاب
در فصول مختلف خود ثابت
کننده حقایقی چند است:

- ۱ - کودکان در سنین
بسیار کم (دو و سه سالگی)
می توانند خواندن را بیاموزند.
- ۲ - خواندن - اگر درست
تعلیم داده شود - بهیچوجه
برای کودکان کسل کننده
نیست و برعکس کودکان آنرا
عاشقانه دوست خواهند داشت.
- ۳ - کودکان خردسال
می خواهند خواندن یاد بگیرند.
- ۴ - آموزش خواندن به
کودکان خردسال دشوار نیست

از : محمد تقی هوشنگی

اینکه « خواندن » از چه
سنی باید آغاز شود از دیرباز
مورد بحث کارشناسان آموزش
و پرورش و اولیاء کودکان
بوده است.

گروهی بی تابانه مشتاق
هستند هرچه زودتر کودک خود
را با خواندن آشنا کنند و بعضی
برعکس عقیده داشته اند در این
امر مهم به هیچوجه نباید عجله
کرده. کودک خردسال به بازی
و خنده احتیاج دارد و نباید او
را با تکالیف شاق درسی آزرده
کرد شاید که این فشار او را
برای همیشه از درس و مشق
بیزار کند ...

کتابی که ترجمه آن بطور
خلاصه در اختیار شما گذاشته



میخواستید، پیاده خواهید شد یا به محیطی ناآشنا و بکلی غریبه، که هیچوقت خوابش را هم ندیده‌اید خواهید رسید .

وقتی دوستان رهنورد در ایستگاههای مختلف به چنین قطاری سوار شدند ما امید داشتیم که مقصد ما : فراهم ساختن زمینه رفتاری بهتر برای کودکان عقب مانده ، باشد . و در آن هنگام هیچکدام از ما حتی تصور این راهم نمی‌توانست کرد که اگر روزی به چنین مقصدی برسیم بازهم از قطار پیاده نخواهیم شد تا بدانجا که چنین کودکان رادرسوقعتی بالاتر از کودکان سالم وعادی قرار دهیم .

بدین علت این سفر ۲۰ سال به طول انجامید و باید اقرار کرد که وسائل سفر بسیار فقیرانه بود ، غذای ما هرشب و هر شب فقط یک ساندویچ

بود که بسیاری شبها ماعتها بعد از نیمه شب صرف میشد و با اینوجود قیمت بلیط چنین سفری به اندازه همه موجودی ما تمام شد . تأسف آور اینکه بعضی از همراهمان ما را عمر چندان امان نداد تا پایان این سفر را به چشم ببینند . با تمام این احوال هیچکدام از همسفران ما حاضر نشدند بهیچ قیمت این سفر را نیمه تمام بگذارند .

سفری که برآستی اعجاب آسبز بود .

اینک شما و خلاصه‌ای از این کتاب:

با شگفتی بسیار باید اذعان کرد که بی بردن بدین راز کاملاً تصادفی بوده و این انقلاب آرام خود بخود شکوفا شد .
کودکان که قطب اصلی

این انقلاب آرماندنی دانستند که اگر ابزار مناسب در اختیار ایشان قرار گیرد « خواندن » را خواهند آموخت و بزرگسالان قطب دیگر - نیز آگاه نبودند که کودکان چنین توانائی را واجدند و وسائل کار را می‌توان در اختیار اولیاء قرار داد .

ما نیز در آغاز راه را نمی‌شناختیم و وسائل را نمی‌دانستیم . اما امروز که راه روشن است و وسائل کاملاً اطمینان بخش ، سرب - پدر یا مادر - براهتی میتواند کار را آغاز کند . باشد که کودکان بیشتری از نتایج آن بهره‌گیرند . بسیار عجیب است که ما

مدتهای دراز از این راز بی‌خبر بوده‌ایم - زیرا با توجه به اهمیت بسیارش اگر از آن با خبر شده بودیم هرگز اجازه نمیدادیم این شیوه معجزه آسا مکتوم بماند . عامل اصلی که ما را از

این کشف باز می‌داشته است کوچک بودن اندازه نگارش حروف و کلمات در نوشته‌های ماست. اگر چنین نمی‌بود شاید کودکان دو و سه ساله با خواندن خود قبل از اینکه اصلاً تعلیمی ببینند - ما را متوجه واقعیت می‌کردند. ولی نوشته‌های و مسائل آموزشی ما همیشه چنان کوچک بوده‌اند که کودک دوسه ساله از تمیز و تشخیص کلمه‌ای از کلمه دیگر کاملاً عاجز میمانده است.

اما به یکبار، تلویزیون با آگهی‌های تبلیغاتی‌اش ما را متوجه کرد که کودک خردسال دوسه ساله پس از اینکه دو سه بار کلمه‌ای (مثلاً: بشکن، حریر، برف....) را به قطع بزرگ بر صفحه تلویزیون دید و صدای روشن‌گوینده را شنید که آنرا تلفظ می‌کند به خوبی کلمه را به خاطر می‌سپرد بی آنکه الفبای اجزاء تشکیل دهنده کلمه را تشخیص دهد.

این یک واقعیت است. اگر ما اندازه حروف کلمات را در آغاز بزرگ و مناسب انتخاب کنیم کودکان خردسال میتوانند خواندن را بیاموزند. و تجربه این حقیقت را برما آشکار کرده است. و اکنون که این «حقیقت»

را می‌دانیم باید از آن به خوبی بهره‌گیریم زیرا آنچه در نتیجه این آموزش - آموزش خواندن به کودکان خردسال - اتفاق می‌افتد برای جهان و جهانیان بس گرانبه‌تر است.

در اینکه کودکان دوسه ساله کم‌کم حروفهای ما را می‌فهمند و خود نیز قادر به

ادای کلماتی هستند هیچ‌شکی نیست. اگر به این نکته توجه کنیم که کودک - با مغز خود و اعضائی که قدرت یادگیری دارد - به نحوی کلمه‌ای را که تلویزیون یا مادرش ادا کرده «می‌شنود» و به خاطر می‌سپرد. آنوقت یک سؤال برای ما مطرح میشود:



آیا برای کودک فهم کلمه‌ای که «گفته شده» از فهم کلمه‌ای که «نوشته شده» آسانتر است؟ - نه بهیچوجه چنین نیست.

ذهن کودک درست به همان وضعی در جریان آنچه کودک «شنیده» قرار می‌گیرد که در برابر آنچه «دیده» و عیناً به شیوه‌ای واحد آنها را تعبیر و تفسیر و ترجمه - می‌کند. برای ذهن اصلاً فرقی نمی‌کند که از طریق اعضاء حس بینائی در جریان یک «خبر» قرار گرفته و یا از جانب اعضاء حس شنوائی. این هردو را همسان و همانند درمی‌یابد. فقط آنچه ضروری است اینکه کلمه با صدائی روشن و رسا تلفظ شود که گوش آنرا بشنود و یا به اندازه‌ای بزرگ و روشن نوشته شود که چشم آنرا ببیند. زیرا پس از دیدن یا شنیدن کلمه است که ذهن آنرا ترجمان می‌شود.

در آموزش کودکان خردسال از راه گوش و زبان والدین معمولاً مواظبتهای لازم را می‌کنند و درباهای اول کلمات را روشن و رسا تلفظ می‌کنند اما متأسفانه ما تاکنون از آموزش کودکان

خود از طریق چشم و بینائی غافل بوده‌ایم.

معمولاً همه بزرگسالان بدین نکته توجه دارند که فهم مکالمات عادی بزرگسالان برای کودکان خردسال دشوار است و از اینرو هنگام صحبت کردن با خردسالان آرام و شمرده سخن می‌گویند. و به اصطلاح بازبانی کودکانه - زیرا به تجربه دریافته‌اند که «زبان کودکی آید به کار»

اگر ما با همان سرعتی که با بزرگسالان مکالمه می‌کنیم با کودکی دو ساله گفتگو کنیم به احتمال زیاد او حرفهای ما را «نمی‌شنود» و «نمی‌فهمد» روشن است که وقتی می‌گوئیم «نمی‌شنود» منظور اینست که کلمات ما آنقدر به هم چسبیده و بهم بافته به نظرش می‌آید که امکان جدا کردن آنها را از یکدیگر از دست میدهد.

حتی یک کودک سه‌ساله نیز در چنین موقعیتی بسیاری از گفته‌های شمارا نمی‌فهمد و چه بسا که اگر به چیز دیگری مشغول باشد اصلاً به شما اعتنا هم نکند. از اینجاست که همگان به هنگام صحبت کردن با خردسالان روشن و رسا سخن می‌گویند و جملات کوتاه به کار

می‌برند.

چون فهم این واقعیت ما را به یکی از اساسی‌ترین اصول آموزش کودکان رهنمون می‌شود، اجازه می‌خواهم که آنرا با مثالی روشن کنم:

فرض کنید ما بزرگسالان از سالها پیش تصمیم گرفته بودیم به هنگام گفتگو با یکدیگر چنان به آهستگی و یا جویده جویده صحبت کرده و یا به جای حرف زدن باهم نجوا کنیم که هیچ کودکی نتواند صدای ما را بشنود و یا آنرا بفهمد (فرض محال که محال نیست).

آنوقت به هنگامیکه کودکان ما - یا سه‌ساله میشدند هنوز در فهمیدن زبان مادری خود با مشکلات بسیار جدی روبرو بودند آنوقت آیا می‌خواستیم زبان مادریشان را از راه آموزش الفباء بیسه آنان بیاموزیم؟ و آنوقت کتابهای بسیار برای کودکان نوشته می‌شد «که چرا کودک ما نمی‌تواند بشنود؟» و «یا چرا نمی‌تواند آنچه را شنیده بفهمد؟» و کار اصلی مربیان این میشد که درچنین سنی شروع به آموزش زبان مادری نمایند.

این وضع عیناً همان وضعی

بقیه در صفحه ۵۴

آیا می‌توانیم به کودکان «دو» «سه» ساله



است که ما در مورد خواندن و نوشتن و زبان مکتوب پیش آورده‌ایم. ما آنرا بیش از اندازه کوچک و درهم نوشته‌ایم. شاید عمداً قصد داشته‌ایم وضعی پیش‌آوریم که کودکان چیزی از آن نفهمند.

و اگر فرضاً به هنگام نجوا کردن کلمات را درشت و روشن می‌نوشتیم آنوقت کودکان بسیار خردسالی بار می‌آوردیم که از عهده خواندن نوشته‌های ما برمی‌آمدند اما از فهم گفتار عاجز بودند.

اما اگر بجای این وضع کودکان کلمات روشن و بزرگ را بر صفحه تلویزیون می‌دیدند و همزمان با آن صدای روشن و رسای گوینده را نیز می‌شنیدند آنوقت کودکان بسیاری می‌داشتیم که به صورتی معجز آما و در اولین سالهای زندگی خود نه تنها به فهم گفته‌های ما توانا میشدند بلکه از عهده خواندن نیز بخوبی برمی‌آمدند. همین مثالهای ساده فلسفه بسیار مهم آموزش خواندن در سنین بسیار پائین را به روشنی تشریح می‌کنند. و این

نکته‌ایست که تلویزیون بر ما روشن کرده است.

تلویزیون نکات دیگری را نیز بر ما روشن کرده است. از جمله اینکه بچه‌ها گرچه ممکن است به برنامه‌های مخصوص خردسالان کم و بیش توجه کنند اما وقتی آگهیهای تجارتي از تلویزیون پخش میشود بچه‌ها هر جا هستند و هر کاری دارند رها کرده به طرف تلویزیون می‌دوند تا درباره محصولات مختلف بشنوند و بخوانند.

مسلم است که کودکان از تبلیغ بانک یا پودر رختشویی چیز زیادی نمی‌فهمند و این برنامه‌ها هم برای آنها و مخصوص آنها تهیه نشده، آنچه واقعیت است اینست که کودکان از نوشته روشن و کوتاه صفحه تلویزیون و صدای روشن و رسای گوینده آن که دو سه باری هم تکرار می‌شود چیز یاد می‌گیرند. و اغلب شنیده‌ایم که گفته‌های گوینده تلویزیون را حتی بی‌آنکه

فهمند زمزمه می‌کنند. آری کودکان ترجیح می‌دهند درباره چیزی «یاموزند» تا صرفاً از آن سرگرم شوند. مشروط بر اینکه شیوه آموزش به اندازه کافی جالب باشد. در نتیجه این مقدمات است که وقتی کودک به یک سوپرمارکت یا فروشگاه می‌رود صابون یا پودر... را به مادرش نشان می‌دهد. آری او واقعاً آنرا شناخته و آن کلمه را می‌خواند اما متأسفانه ما اغلب به آن بی‌توجه می‌مانیم. و بدین ترتیب می‌بینیم که هیچ نیازی نیست که به پرسیم «آیا کودکان خردسال می‌توانند خواندن را بیاموزند؟» زیرا آنان عملاً بدین سؤال پاسخ داده‌اند و ثابت کرده‌اند که می‌توانند بخوانند. پرسش اساسی باید این باشد که ما می‌خواهیم کودکان چه چیزهایی را بخوانند. آیا می‌خواهیم آنها